

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

## یادی از شخصیت های ملی- تاریخی کشور

### مدخل:

انسان موجودی است که در اجتماع پا به هستی میگذارد، بزرگ میشود، تکامل می یابد، خود را میسازد و بر محیط ماحول خود اثر میگذارد. شخصیت انسان، در جریان فعالیتهای اجتماعی و در روند تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بر جامعه و ایجاد ارزش های اجتماعی حادث و متبلور میشود.

تاریخ نشانه‌دهنده این حقیقت است که، شخصیت های تاریخی، سیاسی یا مذهبی در حرکت ضروری تاریخ، و در چگونگی گذار از مراحل مختلف تاریخی، نقش بسیار چشمگیر و پر اهمیت داشته اند، زیرا آنها با استعداد سازماندهی و قدرت رهبری خویش میتوانند سیر حوادث را در مجرای درست یا نادرست، قرار بدهند و سبب نجات جامعه در یک مرحله معین شوند و یا اینکه سبب زوال و نابودی آن جامعه گردند.

ما در تاریخ کشور خویش، شخصیت های بزرگ تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی فراوان داشته ایم که هر یک از آنها نقش خود را در یک مقطع معین تاریخی بصورت بسیار شایسته انجام داده و رفته اند و یادکردارنامه های آنها برای ما نه تنها آموزنده است، بلکه افتخار برانگیز هم هست، ولی در عین حال ما شخصیت هایی هم داشته ایم که برای این مرم و این کشور جز ذلت و بدبختی و بدنامی چیزی به ارمغان نیاورده اند و کارنامه های شان برای فرزندان کشور مایه خجالت و شرمساری اند.

بر مینای همین منطق، باز شناسی چهره های نیکنام تاریخ میهن و مطالعه سرگذشت رهبران ملی، و شخصیت های وطن پرست و دلیر، بخاطر بیدار کردن حس میهن پرستی، حفظ هویت و حاکمیت ملی، مقاومت در برابر مداخلات بیگانگان مغرض، در اوضاع و احوال کنونی که امنیت و صلح وطنی و تمامیت ارضی کشور قابل توجه و غم خواری بیشتر است، کار بسیار مفید و سودمند است.

بگذار نسل های کشور، مردان تاریخ و قهرمانان واقعی خودشان را به درستی بشناسند و از وطن پرستی و صداقت و شجاعت و یک دلی و پایداری آنان الهام بگیرند و کارنامه های سترگ و افتخار برانگیز نیاکان دلیر و با تدبیر خویش را سرمشق زندگی قرار بدهند و با تکامل بخشیدن شخصیت خویش، بسوی مدارج عالی تر گام بردارند.

یکی از چهره های تابناک و کم نظیر تاریخ کشور ما، وزیر فتح خان فرزند سردار پاینده خان ابن حاجی جمالخان کندهاری است که برای درک عظمت شخصیت او بهتر است خاندان او را که بستر رویش و پرورش اوست بشناسیم و بنابراین از پدر و پدر بزرگ او آغاز کنیم.

### نقش حاجی جمالخان جد وزیر فتح خان در دولت احمدشاه درانی:

حاجی جمالخان، ابن یوسف خان، ابن سرورخان، ابن یعقوب خان، ابن اختیارخان، ابن محمدخان (محمدزائی منسوب به اوست)، ابن خضرخان ابن اسماعیل، ابن نیک، ابن دارونیکه ابن سیفل ابن نورالدین ابن بارک (جد بزرگ بارکزائیان) ابن زیرک (پدر پوپل، بارک، الکو) مشهور به سلیمان، معاصر شاه عباس اول صفوی (ربع اخیر قرن ۱۶ و ربع اول قرن ۱۷) رئیس قبایل پشتون مسکون در ارغستان قندهار بود. (برای شناخت بیشتر به مقاله "ابدالیان از کجا و چگونه به هرات آمدند" از این قلم در سایت افغان- جرمن وسایت بینوا رجوع شود.

حاجی جمالخان بارکزائی، پدرسردار پاینده خان وجدوزیر فتح خان، یکی از رجال مقتدر و شخصیت های بارسوخ و با اعتبار و سرشناس عهد نادر افشار (۱۷۳۶ - ۱۷۴۷ م) و احمدشاه ابدالی (۱۷۲۲ - ۱۷۷۳ م) بود که در تاسیس و استوار کردن دولت سدوزائی افغانستان نقش بسیار مؤثر و سرنوشت ساز داشته است.

حاجی جمالخان، یکی از چهارده تن سرداران درانی است که به قول مولف سراج التواریخ، نزدادشاه "پایه برتری و رتبه سرداری داشتند" و اول کسی که احمدشاه را به پادشاهی برداشته و اطاعت و بیعت کرد، او (حاجی جمالخان) بود، و دیگران به پیروی او که نظر به اکثریت قوم و مکتب از همه برتری داشت، پذیرای سلطنت احمدشاه شدند و احمدشاه به پاس این احسان او را خطاب "سرداری" داد و چون به طواف بیت الله مشرف گشت، معروف به حاجی جمال شده و به اسم "سرداری" یاد نشد. (۱)

سایر مورخان و نویسندگان نیز از نقش تعیین کننده و مؤثر حاجی جمالخان بارکزائی در انتخاب و گزینش احمدشاه ابدالی به پادشاهی افغانستان در جرگه شیرسرخ قندهار یاد کرده، اظهار داشته اند که در حقیقت احمدشاه در سایه اقتدار و نفوذ حاجی جمالخان بارکزائی به پادشاهی برداشته شد. (۲) و پس از بیعت او بود که اعضای جرگه و خوانین مختلف قندهار او را به عنوان پادشاه افغانستان تبریک گفتند و صابری شاه مرد روحانی خوشه جویا گندم سبزی بردستار احمدشاه به نشانه تاج پادشاهی خلانید. (۳)

به قول آقای پوپلزائی خوانین و اعضای جرگه شیرسرخ قندهار عبارت بودند از: سردار عبدالله خان وکیل الدوله، بگی خان بامیزائی ملقب به شاه ولیخان، سردار جهان خان، نور محمدخان عزیزائی ملقب به میرافغان، عبدالغنی خان الکوزائی، شاه پسندخان اسحاق زائی، سردار مرادخان پوپلزائی، قلندر خان پوپلزائی، محبت خان پوپلزائی، موسی خان اسحاق زائی، میر هزارخان الکوزائی، و غیره بودند. (۴)

پس از انتخاب احمدشاه، حاجی جمال خان در دربار شاهی نقش یک مشاور و یک مصاحب با کفایت و با درایت افغان را بازی میکرد و احمدشاه درانی در تمام اقدامات و عملیات و سوقیات جنگی- نظامی خود نظر و مشوره او را می گرفت. او نیز تا سال ۱۷۶۵ تقریباً در تمام لشکرکشیهای احمدشاه با اقوام خود که بزرگترین نیروی جنگی لشکر احمدشاهی را تشکیل میدادند، در فتوحات و توسعه امپراتوری سدوزائی و استحکام سلطنت احمدشاهی سعی بلیغ و مجدانه مینمود، ولی داکتر گنداسنگه بر آنست که در سال ۱۷۶۰ میلادی حاجی جمالخان زرگرانی (ظ: تصحیف بارکزائی) در غیاب احمدشاه بغاوت کرد و در قندهار اعلان پادشاهی نمود و به نام خود سکه ضرب کرد. (۵) اما احمدشاه با اطلاع از این حادثه فوراً به قندهار بازگشت و یاغیان را اعدام کرد، در حالی که حاجی جمالخان تا ده سال بعد از این حادثه هنوز زنده بود و در ۱۷۷۰ = ۱۱۸۴ هجری در قندهار به مرگ طبیعی خود چشم از جان بست. پس شخصی که گنداسنگ سرخ میدهد باید کسی غیر از حاجی جمالخان بارکزائی بوده باشد. این روایت حتی از طرف الفنسنتون، که تقریباً معاصر تیمورشاه و زمانشاه بود، تأیید نشده است.

الفنسنتون افغانستان شناس معروف انگلیسی، در اثر خود (بیان سلطنت کابل) که آن را در ۱۸۱۵ میلادی تالیف کرده، ضمن توضیح اقوام و قبایل مختلف افغانستان در مورد نیروی قومی خانواده حاجی جمالخان مینویسد: «یکی از شاخه های مهم اقوام درانی، قوم بارکزائی است که در تعداد، از قوم پوپلزائی خیلی بیشتر اند. اینها در جنوب و جنوب شرقی قندهار پراکنده اند و بسیاری آنها در ارغستان و ناهه هلمند زندگی دارند. آنهايي که در ارغستان و کناره های هیلمند سکنی دارند، به علت داشتن اراضی حاصلخیز به زراعت مشغولند و از برکت زحمت برزیگران با احداث کاریزها و استفاده از آب زیرزمینی، حتی دشت ها و صحراها، سرسبز و پرکشتر از دیده می شوند، اما بیشتر اهالی این قوم هنوز زندگی گله داری و کوچی دارند. اینان در میان قبایل پشتون از همه نام آورترند و مردمان جنگجو، دلاور و صاحب روحیات قوی اند که اکنون وزیرفتح خان ریاست آنها را بر عهده دارد. در حال حاضر وزیر بزرگ کشور و اکثریت کارمندان و ماموران بزرگ دولتی از میان بارکزائیان است. آنان برتری خود را از ناحیه وفاداری و اتحاد و شجاعت خود می دانند. تعداد قوم بارکزائی از سی هزار خانوار کمتر نمی باشند. (۶)

فیض محمدکاتب، در یک اثر دیگر خود مینویسد: «فرقه بارکزائی چهل و سه هزار و هفتصد و پنجاه خانوار در علاقه ارغستان، واقع در جنوب قندهار و کنار نهر هیرمند و خشک میدان- میوند-مقیم اند و از جهت عمده بودن مزرعه، قریب کل به زراعت مشغولند و بعضی در بیابان به رنج و زحمت تحصیل مایحتاج می نمایند و گله داری دارند. امیر دوست محمدخان از این فرقه برون آمده و تا امان الله خان، هفت تن از اولاده او، چون: امیر شیر علیخان، امیر محمدافضل خان، امیر محمداعظم خان، امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان، امیر امان الله خان، فرمان روایی کرده اند و در انقلاب "حبیب الله زد" از امان الله خان زمام امارت به محمدنادرخان از احفاد سردار سلطان محمدخان برادر امیر دوست محمدخان منتقل شده است.» از ۱۹۳۳ تا ماه اپریل ۱۹۷۸ (ثور ۱۳۵۷ ش) زمام امور سلطنت افغانستان در دست خانواده محمدزائی (شاخه بی از قوم بارکزائی) قرار داشت. (۷)

به عقیده الفنسنتون، طایفه اچکزائی نیز شاخه بی از قوم بارکزائی است که احمدشاه درانی آنان را به خاطر کاهش نیروی قومی بارکزائی به عوان یک شاخه جداگانه نامید و در لشکرکشی هایش جای جداگانه داد. این طایفه- که در حال حاضر خود را با بارکزائیان یکی و بنام پسر عمویاد میکنند- در جنوب قندهار در اطراف کوه های خواجه عمران، در ولسوالی سپین بولدک و کوپته بیشتر جمع دارند. در جنوب سلسله خواجه عمران، در مقابل مرغه، ناحیه فراخ تویه قرار دارد که غرب آن متعلق به اچکزائیان و شرق آن که تا ژوب امتداد دارد متعلق به کاکر است. در شمال مرغه، ارغستان که نامش

را از رودی به همین نام گرفته، واقع شده است. الفنتون، می افزاید که: ارغستان دره ایست نسبتاً حاصلخیز، در میان کوه های بلند و پراز درختان گز. بخش هایی از آن زراعتی است و چندقلعه متعلق به خانان بارکزائی در آن واقع شده، ولی بیشتر اهالی گله دار و مالدار و شبانان اند و این دره، بر جانب شرق سلسله ای از کوه های کم ارتفاع که آنرا از یک جلگه مرتفع جدا کرده اند، پایان می پذیرد. در این ناحیه نیز درانیان (ابدالیان) جایگزین اند و رود ارغستان بالا و صالح یسون- که منطقه نیز به همین نام یاد میشود- آن را آبیاری میکنند. ناحیه چرگاه خوبی است، ولی زراعت آن اندک است. (۸) فیض محمد کاتب تعداد اچکزانیها را هفت هزار و پنجصد خانوار قلمداد کرده است. (۹)

"قریه" که در دوروم سلطنت امیر دوست محمدخان در سال ۱۸۴۶-۱۸۴۵ میلادی از قندهار و هلمند و هرات دیدن کرده، میگوید: در تعداد قوم بارکزائی که از قندهار تا هرات پراکنده اند، از ۴۵ تا ۵۰ هزار خانواده تخمین میشود. همچنان تعداد خانوار محمدزانیان که شعبه پی از قوم بارکزائی می باشد، کم و بیش حدود چهار الی پنج هزار خانوار هست. (۱۰) باید یاد آور شد که بیشترین جمعیت قوم بارکزائی از قدیم الایام تا کنون در قندهار در علاقه ارغستان و ولسوالی معروف ودر هلمند در گرشک و در غرب لشکرگاه در ولسوالی ناوه بارکزائی در دهات وقریه جات متعدد و نزدیک به هم زندگی دارند.

یکی از ولسوالیهای پرنفوس و ثروتمند ولایت هلمند، امروز به نام "ناوه بارکزائی" یاد میشود که از حوالی لشکرگاه وقلعه بست در دست راست رودخانه هلمند شروع میشود و تا حدود گرمسیر و هزارجفت درویشان امتداد می یابد. علاوه بر آن در فراه، نمروز، سیستان و بلوچستان، پشاور، جلال آباد، کابل، روزگان (تیرین کوت) و هرات و غیره ولایات کشور تعدادی از این قوم پراکنده اند که شاید بتوان تعداد مجموعی آنان را در حدود دوصد هزار خانوار تخمین زد. حاجی جمال خان، رئیس و سرکرده این قوم شناخته میشد و با مردان کمر بسته و شجاع خود در توسعه و استقرار دولت احمدشاه بابا هرگز و هیچگاهی کوتاهی نکرده است.

احمدشاه بابا نیز بعد از انتخاب شدن به پادشاهی، ثابت کرد که از اوضاع داخلی کشور و همچنان از وضع سیاسی - نظامی کشورهای همجوار افغانستان مطلع است و هم قادر است که از این اوضاع به نفع دولت و توسعه قلمروش عملاً استفاده کند.

حاجی جمال خان از عمر نسبتاً طولانی برخوردار شده و بنابر سراج التواریخ «در سال ۱۱۸۴ هجری قمری (۱۷۷۰م) به عمر ۸۶ سالگی بدرودجهان خاکی کرد.» (۱۱) ودر قریه ذاکر در جنوب شهر قندهار مدفون شد. (۱۲)

با توجه به سال فوت حاجی جمالخان (۱۱۸۴ق) اگر یک محاسبه سرانگشتی صورت گیرد، تاریخ تولد او سال ۱۰۹۸ هجری میشود که مطابق است با ۱۶۸۷ میلادی. اما جناب صدیق رهپوترزی، در یک نوشته خود، تولد حاجی جمالخان را ۱۷۱۹ و درگذشت وی را ۱۷۷۰ میلادی ضبط کرده که به این حساب ۳۳ سال کمتر از عمری است که فیض محمدکاتب برای حاجی جمال خان ثبت کرده است. آقای رهپوترزی میگوید که مادر حاجی جمالخان به قبیله غلجائی تعلق داشت ووظیفه حاجی جمالخان در عهد احمدشاه "توپچی باشی" بود.

از حاجی جمالخان چهار پسر باقی ماندند: هارون خان، بهادر خان، رحیمداد خان و پاینده خان. (۱۳) واما فیض محمدکاتب، مؤلف سراج التواریخ، از دوپسر نخستین حاجی جمال خان نام نمی برد و بجای آنها از دونفر دیگر به نام های حاجی عبدالحبیب خان و حاجی درویش خان اسم می برد. و میگوید که حاجی عبدالحبیب مشهور به سخی و در سخاوت یگانه عصر خویش و سالک مسلک اهل عرفان نیز بود و دیگرش حاجی درویش خان برادر عینی حاجی عبدالحبیب خان بود. (۱۴)

### نقش سردار پاینده خان، در دولتهای تیمورشاه و زمانشاه درانی:

پاینده خان، پسر کوچک حاجی جمالخان بود وگویا هفت ساله بود که پدرش چشم از جهان فرو بست و او در سایه عطف برادر بزرگ خود سردار رحیمدادخان بزرگ شد.

رحیمداد خان، پسر بزرگ حاجی جمالخان، در آغاز در دربار تیمورشاه درانی، به حیث سردار و رئیس قوم بارکزائی شناخته میشد و جاه و مقام بزرگی داشت. اما از آنجایی که صفات بزرگی در او دیده نمی شد و گفته میشود که برعکس برادران بزرگ خود، شخص مغرور و متکبر بود و افغانها عموماً به دور اشخاص بی دسترخوان جمع نمیشوند، افراد قبیله او کم کم از او اظهار انزجار نمودند و یکی از شکایاتی که به تیمورشاه از او رسید، این بود که شخص متکبر است، به تنهایی غذا میخورد و ابداً کسی بر سفره او غذا نخورده است، و خود نیز به مهمانی دیگر خوانین و مشران قوم شرکت نمیکند. بنابراین اقوام او از او امرش اطاعت نمی کردند و از پرداخت مالییه به افراد او سر باز میزدند. (۱۵)

در عین حال این را نیز میگویند که چون هم سن و سال تیمورشاه و از خوردی با وی محشور بود، در هنگام سلطنت تیمورشاه، رعایت نظم و تشریفات دربار را نمی کرد و اکثراً او امر تیمورشاه را به تمسخر می گرفت. بنابراین تیمورشاه او را از شغل دفتر داری شاهی منفک نمود و در جلال آباد منطقه بهسود را به تیول او داد و بدینگونه او را از مرکز و دربار به دور ساخت. (۱۶) ولی بجای او سردار پاینده خان (۱۶۹۹-۱۶۶۳م)، را که هنوز ۱۶ سال داشت، به عنوان سردار قوم بارکزائی به دربار خویش راه وجاه داد و به خود نزدیک ساخت. سردار پاینده خان نیز بر اثر هوش و ذکاوت و سرشار و لیاقت و کیاست و سلوک نیک خود نه تنها قوم را به خود گرویده ساخت، بلکه بر اثر خدمت شایسته

وراستکاری و صداقت خود مورد توجه خاص تیمورشاه قرار گرفت و از جانب تیمورشاه به لقب "سرفرازخان" شناخته شد.

نخستین مسئله ای که تیمورشاه را نسبت به پاینده خان خوش بین ساخت، فتح و فروکش نمودن شورش درانیهای قندهار برضد تیمورشاه بود که تحت رهبری عبدالخالق کاکای احمدشاه درانی از قندهار به استقامت کابل راه افتاده بودند. پاینده خان توانست محراب خان و دلاورخان اسحاق زائی (ساکزی) را از صف شورشیان به طرف داری تیمورشاه بکشاند که بر اثر آن، شکست در بین نیروهای عبدالخالق رخ نمود و عبدالخالق دستگیر و بعد بر اثر امر تیمورشاه از بصارت و بینائی محروم گشت. (۱۷)

تیمورشاه در برابر این خدمت سرنوشت ساز، پاینده خان را به لقب "سرفرازخان" و دلاورخان اسحاقزائی را به لقب "مددخان" مفتخر ساخت و به قاضی فیض الله خان رتبه وزارت بخشید. بعد از این سردار پاینده خان، همراه با مدد خان اسحاق زائی برای سرکوبی والی متمرکد کشمیر، آزادخان والی متمرکد کشمیر مامور شد. سردار پاینده خان در جنگ با بغاوت کنندگان چنان شجاعانه شمشیر زد که والی متمرکد را مغلوب و مطیع ساخت و هنگامی که مددخان از این ماموریت موفقانه بگابل برگشت، از شجاعت سردار پاینده خان نزد تیمورشاه بسیار تعریف و توصیف نمود و بنابراین تیمورشاه او را مامور جمع آوری مالیات شال و کویته در بلوچستان نمود. پاینده خان در وصول مالیات طوری با مردم آن نواحی خوش رفتاری نمود که علاوه بر حفظ منافع مملکت، باعث خرسندی و خوشنودی مردم آنجا نیز گردید.

شهرت، لیاقت و کفایت پاینده خان به زودی در اکناف مملکت منتشر شد و خدمات صادقانه و موفقیت آمیز پی در پی او باعث ترقی و قرب بیشترش در نظر تیمورشاه گردید. تا آنجا که بیرق قبیله غلزائی نیز به اداره او سپرد و اجازه یافت که نزدیک تخت پادشاه مقام خود را انتخاب نماید. (۱۸)

بعد از این سردار پاینده خان، به مقابل شهزاده عباس پسر تیمورشاه که به واسطه اغوای ارسلان خان مومند در پشاور علم بغاوت در مقابل پدر بلند کرده بود، شتافت. پاینده خان در رأس قشونی بدون تردد خود را به رودخانه خروشان کابل انداخت که بین او و دشمنش افتاده بود و سپاهیان نیز از شجاعت فوق العاده او پیروی کرده خود را به رودخانه زدند و بدون تلفات به ساحل بر آمدند و بلا درنگ خود را به لالیپور (لعل پور) رسانیدند. در آنجا ارسلان خان در خود تاب مقابله را ندیده فرار کرد. ارسلان خان پس از توطئه قتل تیمورشاه در کوه های اطراف پشاور متواری شد و پاینده خان به کابل مراجعت نمود.

چندی نگذشت که امنیت کشور بر اثر اختلال و اغتشاش از یک ها مورد خطر واقع شد، هنگامی که این شورش به حدی وحشتناک به حساب گرفته شد که تیمورشاه معنویات خود را باخت و میخواست کابل را به عزم هرات ترک گوید، ولی پاینده خان مانع این اقدام بزدلانه شاه گردید و او را وادار ساخت تا در کابل بماند و خود در راس سپاهی عازم بلخ شد. پاینده خان بدون آنکه شمشیر بروی دشمن برکشد، قضایا را از راه مذاکره و مصالحه حل نموده به کابل بازگشت و با شاه عازم پشاور گردید. به مجرد رسیدن تیمورشاه به پشاور، شهزاده عباس برجان خود ترسید و به حضور پدر شتافته به پای های پدر افتاد و مورد عفو قرار گرفت. ارسلان خان مومند نیز به امید عفو نزد شاه به پشاور برگشت، مگر فردای آنروز سر بریده اش به مردم نشان داده شد. (۱۹)

چندی بعد دوباره خیردست درازی از بیکان در شمال کشور به تحریک پادشاه بخارا بگوش تیمورشاه رسید. شاه مرادپادشاه بخارا از مدتی به اینسو بر قلم در انیان دست درازی میکرد و همزمان با لشکرکشی تیمورشاه به بهاولپور تجاوزاتش به حدی رسید که شاه ناگزیر شد برای دفاع از ولایات شمال تصمیم قاطعی بگیرد. زیر شاه مراد قبلاً بر مروحله کرده بود و مردم شیعه را باجبر واکراه وادار نموده بود تا از مذهب شیعه برگردند و به تسنن روی آورند و الا مرگ در انتظار شان است. درست همان روشی که شاه اسماعیل صفوی در سال های قدرت خو بعد از ۱۵۰۲ میلادی بر مردم سنی ایران و از جمله بر مردم سنی مرو بکار گرفته بود. پس در بهار ۱۷۸۹ تیمورشاه با سپاهی که تعداد آنرا الفستون یکصد هزار گفته (و بقول غبار از ۳۰ هزار تجاوز نمیکرد) از کابل عازم بلخ شد. شاه مدتی را در کندز توقف کرد و سپس به سوی آقچه که از بیکان آنرا اشغال کرده بودند حرکت نمود. شاه مراد هم از آموگذشت وارد کلفت شد. وی برادرش عمرقوش بیگی را با سپاهی کوچک به آقچه فرستاد و الله وردی را با گروهی مامور قطع خطوط آذوقه رسانی به قشون تیمورشاه نمود. اما سپاه تیمورشاه که سردار پاینده خان قلب آن شمرده میشد، در هرجا که با دشمن مقابل می شدند، آنها را به سختی شکست دادند. شاه مراد آنقدر دست پاچه و متزلزل شد که عده ای از علما و روحانیون را قرآن بدست نزد تیمورشاه فرستاد و به این دلیل که نباید خون مسلمانان ریختننده شود، خواهان صلح گردید. در نتیجه مذاکرات رودخانه آمو مثل گذشته به حیث سرحد افغانستان و بخارا قبول شد و شاه به کابل برگشت. (۲۰)

تیمورشاه بقول موهن لال، سردار پاینده خان را مثل جان خود دوست میداشت و روزی نبود که او را به انعامی مفتخر نسازد. مگر تیمورشاه بزودی در بیستم می ۱۸۹۳ چشم از جهان بست و در کابل مدفون شد. (۲۱)

حقیقت اینست که سلطنت تیمورشاه، اقتدار بارکزائی ها را برای نخستین مرتبه در پایتخت کابل برجسته ساخت، و تخرمی که بعد نموداد، بدست سردار پاینده خان افشانه شده بود که ابداً تصور نمیکرد روزی خواهد رسید که کوچکترین فرزندش (دوست محمدخان) بر تخت کابل جلوس نماید و سفرایی از بریتانیه و روسیه به دربار او بیایند.

بالاخره تخت و تاجی را که احمدشاه درانی به کمک پدر سردار پاینده خان (حاجی جمالخان بارکزائی) به دست آورده بود، به دست اولاده پاینده خان بر افتاد، اما این مساله را نیز باید در اثر فکر و فراست این سرلشکر دلیر و شجاع افغان

دانست که از راه خدمت و صداقت محبوب شاه و صاحب اقتدار و عزت گشته بود، و از رویه و سلوک نیکویی که داشت، تمام افغانستان را راضی و خوشنود گردانیده بود. در واقع عروج بارکزائی منحصر به شخصیت او بوده و نهالی شمرده میشود که او غرس نموده و اولادش ثمره آنرا چیدند.

خلاصه سردار پاینده خان در راه استحکام و استقرار دولت تیمورشاه از هیچگونه سعی و تلاش دریغ نوزید. او توطئه های ضد تیمورشاه را درپشاور که به دسیسه ارسال خان فئودال محلی و شهزاده عباس پسرش ترتیب یافته بود، خنثی ساخت و متمرکبین و شورشیان ضد دولت او را در کابل، پشاور، کشمیر، بلخ و غیره ولایات به اطاعت از دولت مرکزی وادار نمود، ولی سرانجام سردار پاینده خان از دست زمانشاه، پسر تیمورشاه، در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید.

### **نقش سردار پاینده خان در بقدرت رساندن شاه زمان:**

در سال ۱۷۹۳ میلادی، وقتی که تیمورشاه فوت نمود، وصیتی راجع به جانشین خویش نکرده بود. خاندان بزرگ و وارثین زیادی از خود به جای گذاشت. از جمله ۲۴ فرزند او، شهزاده همایون درکندهار، شهزاده محمود در هرات، و شهزاده زمان که پسر پنجم شاه بود و در حیات پدر، صوبه دار کابل و گهگاهی که شاه از کابل بیرون میرفت، ولیعهد شناخته میشد و اخلاق و اطوار او بیشتر موردتائید درباریان بود، مادرش که زن دلخواه شاه متوفی بود (۲۲) از موقع استفاده کرده به پاینده خان که در دربار تیمورشاه حیثیت وزیر او را داشت، مراجعه کرد و دست پسرش را در دست پاینده خان گذاشت و از او تقاضا کرد تا پسرش را به جانشینی پدر بر تخت کابل بنشانند. پاینده خان که خود یک پشتون بود و رسم پشتونولی را میدانست، نمیتوانست تقاضای یک زن، آنهم یک ملکه را نادیده بگیرد و لهدا خود را مکلف دید تا از بزرگان و خوانین درانی و قزلباش کابل برای او بیعت بگیرد. (۲۳)

پاینده خان بنا بر تعهدی که به مادر زمانشاه سپرده بود، قاضی فیض الله خان و ملا عبدالغفار، وزراء معتمد تیمورشاه را ملاقات کرد و چنان باهم مصلحت کردند که پیش از انتشار خبر مرگ تیمورشاه، تمام بزرگان و سران قبایل را گویا به فرمان تیمورشاه به دربار سلطنتی حاضر بسازند. وقتی همه خوانین و بزرگان اقوام جمع گردیدند، درب های سالون دربار بسته شد و بعد خبر مرگ تیمورشاه اعلان گردید. سپس سردار پاینده خان (که احساس کرده بود قاضی فیض الله خان در دل طرفدار شهزاده عباس است) رشته کلام را به دست گرفته گفت:

«قبل از دفن میت باید یک نفر از پسران شاه به حیث پادشاه انتخاب شود و آن شخص بایست کسی باشد که شایسته مقام و اریکه شاهی و مایه زیب تاج و تخت باشد. با یک دست نمی توان دوشمشیر را استعمال کرد. دوشمیر در یک مغاره نمیتوانند زیست کنند. دو پادشاه در یک اقلیم نمی گنجد. یک تاج به دوسر نصب نمی گردد، پس ما که بدون غرض و مقاصد شخصی طرفدار ابدی مملکت و بهیخواه خاندان سلطنت هستیم، بایست یک نفر را انتخاب نمائیم و شما نیز که شهزادگان عالی تباری هستید باید با ما اتفاق نمائید. ما زمان میرزا را که واجد تمام صفات و شرایط قبل الذکر است و در علمیت و درایت و فعالیت و امور سلطنتی از دیگر برادران برتر است، به شاهی انتخاب و به شما توصیه می کنیم تا با او بیعت نمائید!» (۲۴)

بعد از پاینده خان، وزراء دیگر هر کدام به نوبه خود دلایل و براهین بیشتری به تائید گفته های پاینده خان در باره انتخاب زمان میرزا اقامه نمودند که از طرف حاضرین تائید و شهزاده زمان را به پادشاهی انتخاب کردند، سپس فاتحه خوانده شد و به تدفین و تشییع جنازه تیمورشاه پرداختند.

بدینگونه سردار پاینده خان، از تمام زمینه هایی که می توانست به نفع زمانشاه تمام شود، استفاده کرد و زمانشاه را بر تخت سلطنت افغانستان برقرار ساخت، ولی پاینده خان هنوز از طرف شهزاده عباس که در حیات پدر نیز هوای پادشاهی به سر داشت و باری علم بغاوت بلند کرده و از دست او مغلوب شده بود، خاطر جمع نبود. پاینده خان بی مورد تشویش نداشت. هنوز مراسم فاتحه انجام نشده بود که شهزاده عباس تمام برادران را در قصر چهل ستون (که از ساخته های تیمورشاه درانی است) جمع نموده و بیعت آنان را برای خود گرفته اعلان پادشاهی نمود. وقتی پاینده خان و خوانین طرفدار زمانشاه از این رخداد مطلع شدند، عده یی سپاهی با میر اصلان خان جوانشیر و جعفرخان جوانشیر قصر چهل ستون را محاصره کردند و شهزاده عباس را با تمام برادران دستگیر و به حضور شاه زمان آوردند. زمانشاه بجز شجاع الملک (برادر عینی خود، که سه روز او را محبوس کرد) دیگر برادران خود را مورد غضب و شکنجه و فاقه قرار داد تا همه از در عجز و انکسار پیش آمده مجبور به بیعت او شدند، شاه جدید نیز آنها را عفو کرد و در بالا حصار جای داد. (۲۵)

### **نقش سردار پاینده خان در بقدرت رساندن شاه زمان:**

در سال ۱۷۹۳ میلادی، وقتی که تیمورشاه فوت نمود، وصیتی راجع به جانشین خویش نکرده بود. خاندان بزرگ و وارثین زیادی از خود به جای گذاشت. از جمله ۲۴ فرزند او، شهزاده همایون درکندهار، شهزاده محمود در هرات، و شهزاده زمان که پسر پنجم شاه بود و در حیات پدر، صوبه دار کابل و گهگاهی که شاه از کابل بیرون میرفت، ولیعهد شناخته میشد و اخلاق و اطوار او بیشتر موردتائید درباریان بود، مادرش که زن دلخواه شاه متوفی بود (۲۲) از موقع استفاده کرده به پاینده خان که در دربار تیمورشاه حیثیت وزیر او را داشت، مراجعه کرد و دست پسرش را در دست

پاینده خان گذاشت واز او تقاضا کرد تا پسرش را به جانشینی پدر بر تخت کابل بنشاند. پاینده خان که خود یک پشتون بود و رسم پشتونولی را میدانست، نمیتوانست تقاضای یک زن، آنهم یک ملکه را نادیده بگیرد و لهذا خود را مکلف دید تا از بزرگان و خوانین درانی و قزلباش کابل برای او بیعت بگیرد. (۲۳)

پاینده خان بنا بر تعهدی که به مادر زمانشاه سپرده بود، قاضی فیض الله خان و ملا عبدالغفار، وزراء معتمد تیمورشاه را ملاقات کرد و چنان باهم مصلحت کردند که پیش از انتشار خبر مرگ تیمورشاه، تمام بزرگان و سران قبایل را گویا به فرمان تیمورشاه به دربار سلطنتی حاضر بسازند. وقتی همه خوانین و بزرگان اقوام جمع گردیدند، درب های سالون دربار بسته شد و بعد خبر مرگ تیمورشاه اعلان گردید. سپس سردار پاینده خان (که احساس کرده بود قاضی فیض الله خان در دل طرفدار شهزاده عباس است) رشته کلام را به دست گرفته گفت:

«قبل از دفن میت باید یک نفر از پسران شاه به حیث پادشاه انتخاب شود و آن شخص بایست کسی باشد که شایسته مقام و اریکه شاهی و مایه زیب تاج و تخت باشد. با یک دست نمی توان دوشمشیر را استعمال کرد. دوشیردریک مغاره نمیتوانند زیست کنند. دو پادشاه دریک اقلیم نمی گنجند. یک تاج به دوسر نصب نمی گردد، پس ما که بدون غرض و مقاصد شخصی طرفدار ابدی مملکت و بهیخواه خاندان سلطنت هستیم، بایست یک نفر را انتخاب نمائیم و شما نیز که شهزادگان عالی تباری هستید باید با ما اتفاق نمائید. ما زمان میرزا را که واجد تمام صفات و شرایط قبل الذکر است و در علمیت و درایت و فعالیت و امور سلطنتی از دیگر برادران برتر است، به شاهی انتخاب و به شما توصیه می کنیم تا با او بیعت نمائید!» (۲۴)

بعد از پاینده خان، وزراء دیگر هر کدام به نوبه خود دلایل و براهین بیشتری به تائید گفته های پاینده خان در باره انتخاب زمان میرزا اقامه نمودند که از طرف حاضرین تائید و شهزاده زمان را به پادشاهی انتخاب کردند، سپس فاتحه خوانده شد و به تدفین و تشییع جنازه تیمورشاه پرداختند.

بدینگونه سردار پاینده خان، از تمام زمینه هایی که می توانست به نفع زمانشاه تمام شود، استفاده کرد و زمانشاه را بر تخت سلطنت افغانستان برقرار ساخت، ولی پاینده خان هنوز از طرف شهزاده عباس که در حیات پدر نیز هوای پادشاهی به سرداشت و باری علم بغاوت بلند کرده و از دست او مغلوب شده بود، خاطر جمع نبود. پاینده خان بی مورد تشویش نداشت. هنوز مراسم فاتحه انجام نشده بود که شهزاده عباس تمام برادران را در قصر چهل ستون (که از ساخته های تیمورشاه درانی است) جمع نموده و بیعت آنان را برای خود گرفته اعلان پادشاهی نمود. وقتی پاینده خان و خوانین طرفدار زمانشاه از این رخداد مطلع شدند، عده یی سپاهی با میر اصلان خان جوانشیر و جعفر خان جوانشیر قصر چهل ستون را محاصره کردند و شهزاده عباس را با تمام برادران دستگیر و به حضور شاه زمان آوردند. زمانشاه بجز شجاع الملک (برادر عینی خود، که سه روز او را محبوس کرد) دیگر برادران خود را مورد غضب و شکنجه و فاقه قرار داد تا همه از در عجز و انکسار پیش آمده مجبور به بیعت او شدند، شاه جدید نیز آنها را عفو کرد و در بالا حصار جای داد. (۲۵)

### خدمات نظامی پاینده خان به شاه زمان:

وقتی شهزاده همایون در قندهار و شهزاده محمود در هرات از جلوس زمانشاه در کابل مطلع شدند، هر کدام علم طغیان برافراشتند. همایون در قندهار اعلام پادشاهی نمود و به نام خود سکه ضرب زد و تمام اسباب و لوازم جنگ را فراهم کرد و برای مقابله با شاه زمان آمادگی گرفت. شاه زمان نیز سپاهی تحت فرماندهی سردار پاینده خان به قندهار سوق نمود. هر دو سپاه متخاصم در چار میلی قندهار در محلی به نام "باغ بیرو" روبرو شدند. قوماندان لشکر همایون، مهر علی خان برادرزن مدد خان اسحق زائی بود. قبل از آغاز جنگ پاینده خان با استدلال و منطق بران خویش با مهر علی خان تماس حاصل کرد و وی را چنان تحت تاثیر استدلال خویش قرار داد که بدون استعمال اسلحه با عده ای از سپاه همایون به زمانشاه پیوست و همایون شکست خورده به بلوچستان فرار نمود و در آنجا با نصیر خان بلوچ یکجا شده به انتظار حمله بعدی بر قندهار نشست.

سردار پاینده خان با سپاه خود وارد قندهار شده خوانین و بزرگان آنجا را وادار نمود تا به شاه زمان بیعت و اطاعت نمایند. این جدیت فوق العاده و صادقانه پاینده خان، مقام و موقعیت او را نزد شاه زمان بلندتر ساخت و شاه زمان را واداشت تا معاش او را سلانه به هشتاد هزار روپیه بالا ببرد و علاوه بر زعامت قوم بارکزائی و سپاه غلزائی، زمامداری قوای قزلباش را نیز به وی تفویض نماید. (۲۶)

زمانشاه بعد از نظم و نسق امور قندهار، پسر خورد سال خود قیصر را که هنوز طفل ۷ ساله بود با نیابت عبدالله خان نورزائی به حکومت قندهار نامزد نمود و خود با سپاهش عازم هرات شد. شهزاده محمود نیز تسلیم گردید و پس از تنظیم امور آنجا به کابل مراجعت کرد و از اینجا به فکر فتوحات هند عازم پشاور گردید. همایون که مترصد فرصت بود، مجدداً از بلوچستان بر قندهار حمله آورد و شهر را متصرف و قیصر خورد سال رازندانی نمود، ولی عبدالله خان از شهر فرار کرده به اتفاق یحیی خان نسقچی باشی خود را نزد زمانشاه به پشاور رسانید. همایون دوباره پرچم شاهی خود را در قندهار برافراشت و بار دیگر به ضرب سکه پرداخت. در این فرصت که شهر در تصرف او در آمده بود و پادشاهی خود را اعلان نموده بود، احمدخان نورزائی برادر عبدالله خان نورزائی به طرفداری شاه زمان با قوایی بر شهر حمله آورد، مگر عبدالکریم خان (یا عبدالکبیر خان) پسر رحیم دادخان برادرزاده پاینده خان که قوماندان همایون بود، به مدافعه

پرداخت و جنگی خونین به سر آورد، در نتیجه احمدخان زخمی شده شکست خورد و به عقب نشست و در اثنای فرار و ضایع کردن خون، ضعف بر او غالب شده از اسب به زیر افتاد، ملاحسن درویش، مردی فقیر او را دریافت و به خانه خود برده به مداوای او پرداخت. همایون از این قضیه آگاهی یافت و کس فرستاد و او را نزد خود خواست و تصمیم گرفت او را نابود کند، مگر بر اثر وساطت بعضی از خوانین درانی از مرگ او درگذشت و او را به مقام سرلشکر خویش برداشت.

خبر تسخیر قندهار به دست همایون، زمانشاه را مجبور ساخت که از پشاور به کابل مراجعت کند و از آنجا رهسپار قندهار گردد و حسابش را با همایون تصفیه نماید. باردیگر هردوسپاه درجهل گروهی قندهار با هم روبرو شدند (بهار ۱۷۹۴). سرلشکر قوای زمانشاه باز هم سردار پاینده خان بود، ولی همایون این بار احمدخان نورزائی را (همان کسی که تا دیروز مخالف همایون بود) در رأس سپاه خویش قرار داده بود. طبعاً برادر احمدخان، یعنی عبدالله خان نورزائی در رکاب شاه زمان و در سپاه مقابلش قرار داشت. این بار نیز پاینده خان، جنگ را بدون استعمال شمشیربرد و احمدخان را با پیام و کلام و ادب به تسلیمی به شاه زمان نمود و همایون باردیگر مجبور به شکست و فرار شد. این بار همایون راه هرات در پیش گرفت تا به شهزاده محمود بپیوندد. فتح خان بارکزائی (ظاهراً پسر پاینده خان) با عده ایی از افراد خود تا گرشک او را تعقیب کرد، ولی به گرفتنش موفق نشد و به قندهار باز گشت. (۲۷) شاه زمان به مجرد ورود به قندهار مکتوبی به شهزاده محمود در هرات فرستاد که همایون را دست بسته به قندهار بفرستد، اما همایون از فرار برگشته بود و از راه ریگستان به طرف بلوچستان مراجعت کرده و از آنجا تا کنار سند خود را رسانید، ولی در آنجا از طرف دسته ای که مامور دستگیری او بودند، شکست خورد و پس از گریزی در "لیا" واقع در کناره شرقی رودسند، دستگیر و به امر شاه زمان از بینائی محروم گردید و بقیه عمر را در زندان سپری کرد. (۲۸)

### فداکاری لویه ادی، خاتم پاینده خان به شاه زمان:

لویه ادی مادر وزیر فتح خان، که در عقل فراست و تدبیر و شجاعت دست کمی از شوهر خود، پاینده خان نداشت، در حالی که هنوز شهرو شهر و ندانش از سرنوشت جنگ برادران اطلاعی نداشتند، برقع بر رخ افگند و شمشیر حمایل نمود و بسواری اسب بر زندان شهر حمله برد و قیصر طفل هشت ساله زمانشاه را از زندان بیرون آورد و دوباره برمسند حکومتش قرار داد. این زن دلیر افغان همنائی خود را با سلطنت زمانشاه عملاً به اثبات رسانید و توسط منادی استقرار مجدد قیصر پسر زمانشاه را به گوش مردم قندهار رسانید. (۲۹)

کار دیگر این زن هوشیار و شجاع این بود که تا معلوم شدن سرنوشت جنگ متوجه امنیت شهر گردید، تا کسی بر مال و ناموس مردم دست درازی نکند. باری به او اطلاع دادند که دامادش مرتضی خان قصد چپاول و غارت تجارتخانه ها و دکانها را دارد، لویه ادی به دامادش اخطار کرد که از انجام چنین اعمالی حذر کند و الا او را نابود خواهد کرد، مگر مرتضی خان به این اخطار اعتنایی نکرد و دست غارت دراز نمود. لویه ادی برای حمله برد و با شمشیر بر او ضربتی حواله نمود که دیگر توان برخاستن و فرار نداشت و سپس به زندانش افگند، ولی بر اثر عذر خواهی و شفاعت عبدالستار فقیر که مردی روحانی و مورد احترام بود، از گناهش درگذشت و از زندان رهایش ساخت. این زن شجاع از گرشک از روستای «مالگیر» و منسوب به قوم بارکزایی بود که تا کنون دیوارهای قلعه و باغ او نمودار و زیانزد اهالی آنجاست. لیسه دخترانه گرشک بنام همین زن دلیر مسمی شده و او مادر وزیر فتح خان، شجاع ترین و با تدبیر ترین صدراعظم افغانستان در قرن ۱۹ میلادی بود.

یکی دو روز بعد شاه زمان با سپاهش وارد شهر شد و چون پسرش قیصر را که هنگام دستگیری از طرف همایون زخم برداشته بود، زنده دید، خوشحال شد و از «لویه ادی» اظهار قدردانی نمود و دوباره قیصر را به حکومت قندهار گذاشت.

### بی پروائی شاه زمان نسبت به سردار پاینده خان:

شاه زمان وقتی از قندهار به کابل مراجعت کرد و سلطنتش را مستقر یافت، در برخورد با بزرگان و سران اقوام بی اعتنا گردید و کم کم قیافه مطلق العنانی به خود گرفت. حقیقت اینست که شاه زمان شخص مستبد الرأی بود و نمی خواست کار در دست کسانی باشد که در برابر خدمات خویش بر او منت گذارند و یا از نظر مقام و نفوذ قومی خود را در مقدرات سلطنت شریک بدانند. بنابراین در سال سوم سلطنتش (۱۷۹۶) سردار رحمت الله خان پسر سردار فتح خان پوپلزائی را که از ابدالیان ملتان بود و در مرکز افغانستان مثل کندهار و کابل نفوذ و اعتباری نداشت، با لقب "وفادار خان" به حیث صدراعظم مقرر کرد. اتفاقاً وزیر هم مردی متملق، خود خواه، عصبانی و تند مزاجی بود که با امراء و سران اقوام به خشونت رفتار می کرد و در عین حال ذهنیت شاه را نسبت به سرداران و بزرگان اقوام مسموم ساخته می رفت. (۳۰)

"وفادار خان" یک سدوزائی بود که با رفتار ملایم و مرموز، آهسته آهسته اعتمادشاه را جلب کرد و از قدرت خویش در کاهش نیروی سرفراز خان (پاینده خان)، سپاه و همه افسران عالی رتبه کار گرفت. ظاهراً او مزاج اربابش را دریافته بود و می دانست که با همه غرور و نفوذناپذیری اش می توان او را با مدانه و چاپلوسی فریفت و می دانست که شیفته فعالیت و تشبیه هست، ولی حوصله کافی برای تنظیم پیشبرد جزئیات امور را ندارد. وفادار خان جاه طلب بود و با هر کس که در قدرت با او برابری و همچشمی می کرد، در می افتاد، اما در مجالس وقتی با خطر شخصی مواجه می شد، غرور

و اعتماد او با ترس و بزدلی برابر بود. حقارت و نفرت هم- که به هر حال با آن مواجه بود- به این خصوصیات افزوده میشد. " (۳۱)

به قول پیرس، وفادار خان بنا بر طبیعت بد و حریصانه خویش میخواست تمام اقتدار شاه را به خود وابسته دارد. او نسبت به زیردستان و همکاران خیلی مغرور و نسبت به بالا دستان بسیار مطیع و چاپلوس و ترسو بود و بنا بر این او به هر رنگی و نیرنگی که ممکن بود متوسل شد تا زمانشاه را کاملاً به خود تسلیم و آلت دست اغراض شخصی خود ساخت. بعد از آن هر چه وزیر می خواست زمان شاه همانطور میکرد. (۳۲)

بقول الفنتون، شاه زمان با سپردن اختیارات و وظایف به یکی از مقربان بی کفایت- به جای آنکه خود حکومت کند و تصمیم بگیرد- باعث ایجاد عوامل تباهی خود و ملتش گردید. (۳۳)

شاه زمان بنا بر عدم بصیرت سیاسی، دو اشتباه پی هم مرتکب شد: اول اینکه بر بنیاد دسایس و فادار خان، وزیر کم عقل خود فرمانی صادر نمود که تمام بارکزانیها از همه مقامات و امتیازات خود محروم شناخته شدند، ثانیاً به جای سردار پاینده خان، همان مردی که او را به تخت سلطنت نشانده بود، وزارت اعظم را به مرد بی کفایتی چون وفادار خان سپرد.

وفادار خان وقتی مطمئن شد که شاه زمان شکار خدعه و نیرنگهای او شده سعی نمود با دروغها و تهمت های ناحق پادشاه را نسبت به سردار پاینده خان که گویا طرفدار شاه شجاع است و میخواهد او را به پادشاهی بردارد بدبین ساخت. تا آنجاکه شاه علناً مخالفت خود را با سرداران و به خصوص بارکزانیها ابراز می کرد. بارکزانیها و در رأس پاینده خان که چه در قوام یابی سلطنت تیمورشاه و چه در بالا کشیدن و استحکام سلطه زمانشاه نقش چشمگیر و فراموش ناشدنی بازی کرده بودند، از رفتار شاه زمان منزجر و ناراض بودند، سایر یزرگان نیز از رفتار شاه در برابر خود ناراضی و عندالموقع آماده عکس العمل بودند.

### سردار پاینده خان و تشکیل انجمن سری:

سردار پاینده خان گرچه مامای عینی شاه محمود بود، اما در جنگ های داخلی در بین پسران تیمورشاه، جانب شاه زمان را گرفت و او را در برابر رقبایش یاری کرد. وی طبعاً توقع داشت که در برابر این همه خدمات، مقام وزارت اعظم به او داده شود. همچنان سران قزلباش چون میرا صلانخان جوانشیر و جعفرخان جوانشیر که در هنگام منازعه جانفشینی، برادران زمانشاه را زندانی و از ساحه فعالیت خارج ساخته بودند، نیز توقعاتی داشتند که توسط زمانشاه برآورده نشد.

عدم رضائیتی که بنا بر روش نامطلوب و زیرو خود زمانشاه نسبت به امراء و سرداران قوم ایجاد شده بود، برای سرداران تحمل ناپذیر شد و آنها مجبور شدند انجمن سری تشکیل داده برای نجات خود از این وضع، فیصله ها و تصمیماتی بگیرند. در سال (۱۷۹۹م)، شاه با سپاه خود به قندهار بود، سران اقوام در صدد انداختن او از اریکه قدرت و از میان بردن وزیر او برآمدند.

مرکز اجتماع این سران قوم، حجره یک نفر روحانی به نام میا غلام محمد هندی بود که در قندهار می زیست و مورد اعتماد و ارادت عامه قرار داشت، پاینده خان موافقت این مرد روحانی را حاصل کرد و بعد چند جلسه سری در حجره او انجام داد و تصمیماتی گرفته شد. اعضای انجمن عبارت بودند از:

۱- پاینده خان بارکزائی، ۲- محمد عظیم خان الکوزائی، ۳- محمد رحیم خان علیزائی، ۴- اسلام خان پولزائی، ۵- حکمت خان سرکائی، ۶- سلطانخان نورزائی، ۷- میرا صلان خان جوانشیر، ۸- جعفرخان جوانشیر، ۹- زمانخان رکاب باشی، ۱۰- خضرخان علیزائی. (۳۴)

مؤلف تاریخی سلطانی، به جای زمانخان رکاب باشی، از یوسف علیخان خواجه سرا و نورمحمدخان بابری ملقب به امین الملک خسر شاه زمان در جمله اعضای انجمن سری نام می برد. (۳۵)

از جمله فیصله های انجمن سری که تحت ریاست سردار پاینده خان اتخاذ شده بود، یکی این بود که تاج و تخت به انتخاب سپرده شود نه به میراث. دیگر اینکه انتخاب شاه فقط حق سرداران باشد تا اگر شخص انتخاب شونده از لیاقت لازم برخوردار نباشد، عزلش به وسیله سردارها دوباره ممکن باشد همچنان این پیشنهاد سردار پاینده خان از طرف اعضای انجمن تأیید شد، که اولاً وفادار خان وزیر معدوم شود، ثانیاً شاه زمان معزول گردد، ثالثاً شجاع الملک برادر زمانشاه به تخت سلطنت برداشته شود. (۳۶)

وقت اجرای عملیات فردای آن یوم پنجشنبه تعیین گردیده بود و محمد عظیم خان الکوزی مامور قتل وفادار خان و بقیه کارها به دوش پاینده خان گذاشته شده بود. (۳۷)

### قتل سردار پاینده خان و اعضای انجمن سری:

با همه احتیاطی که از طرف انجمن گرفته شده بود، اسرار انجمن به وسیله منشی باشی میرزا محمد شریف خان قزلباش که خودش هم در توطئه و عهد و پیمان دست داشت به وزیر اعظم و توسط او به شاه زمان فاش گردید. شاه زمان ابتدا گارد محافظ خود را تعویض کرد و افرادی دیگری استخدام نمود و سپس به هر یکی از آنها مبلغی پول بخشش داد تا از او حمایت کنند. روز بعد شاه زمان بدون توجه به علل این نارضائیتی، اعضای انجمن را منفردانه به بهانه مشورت به قصرشاهی احضار کرد و سپس آنها را به این اتهام که علیه وزیر سوء قصدی داشته اند، اعدام کرد و امر نمود تا اجساد



مقتولین برای عبرت دیگران و ایجاد ترس در مردم، بر سر چهارراهی شهر به نمایش گذاشته شود. پس از قتل سرداران میاغلام محمد هندی نیز توسط افراد وزیر دستگیر و سر بریده شد. (۳۸)

مورخین مینویسند که پس از دستگیری محمد عظیم خان الکوزی که مخوف ترین افراد این دسته بود، صاحب منصبی برای دستگیری پاینده خان فرستاده شد. اتفاقاً فتح خان با آن صاحب منصب روبرو شد و در جواب گفت: "پدرش خانه نیست با آنهم می رود تا او را صدا کند. سپس فتح خان داخل حویلی رفته و خطری را که متوجه پدرش بود به او گوشزد نموده پیشنهاد کرد که برای نجات خود فرار کند، البته او صاحب منصب را با افرامعیتی اش معدوم خواهد کرد. (۳۹) پاینده خان این پیشنهاد را رد نموده گفت: «بهرتر است شاه مرا بکشد نه اینکه مردم مرا بزدل خطاب کرده، اولاد مرا طعنه زنند و آنها از این عمل من دایماً خجالت بکشند»، بعد پاینده خان چون روزه داشت، و شام نزدیک بود، نماز شام را ادا کرد و اب خواست تا افطار نماید. دوست محمدخان که طفلی ۷ ساله بود ظرف آب را حاضر کرد. دستانش میلرزید و اب از ظرف می ریخت پاینده خان ظرف اب را گرفت و قدری نوشید و در حق دوست محمدخان دعای خیر نمود و بعد با صاحب منصب عازم دربار زمانشاه شد و در آنجا توسط جلادان شاه معدوم شد. (۴۰)

با انتشار خبر قتل سردار پاینده خان و دیگر رؤسای قبایل، و این دستور که نعش مقتولین تا سه روز در انظار عامه گذاشته شود، تشویش و هنگامه بزرگی برای بازماندگان و وابستگان سرداران مزبور ایجاد شد.

پیرس مینویسد که «زمانشاه کار احمقانه ای نمود که برای پایداری وزیر خود متفقین را اعدام نمود. این اعدام به قدری اثرات وخیم و ناگوار تولید کرد که نه تنها تاج و تخت شاهی را از سر زمانشاه برداشت، بلکه منشاء تمام بدبختی ها و آلامی شد که افغانستان در خلال مخالفت با فتح خان (پسر بزرگ پاینده خان) مشاهده کرد.» (۴۱)

اشتباه بزرگ دیگر زمانشاه آن بود که بدون تحقیق و معلوم کردن علت انزجار از خودش و بی توجه به عواقب کارهایش، از ترس انتقام گیری اقوام مقتولین حکمی صادر نمود که تمام سران و سرداران بارکزائی باید دستگیر گردند. هدف این حکم عمدتاً متوجه دستگیری فتح خان و برادران او بود.

به نظر الفستون، شاه زمان با وجود اشتباهاتی که در سیاست مرتکب شد، اگر یک کار نمیکرد، شاید میتوانست به آنچه میخواست برسد. و آن کار، سپردن اختیارات و وظایف به یکی از مقریان بی کفایت (وفادار خان) بود. او با این کار خود باعث ایجاد عوامل تباهی خود و ملتش گردید. شاه زمان پیش از هرکاری می بایست به جلب حمایت سران قبایل می پرداخت که این کار با برنامه اصلی او خیلی ارتباط داشت و اگر به این کار توفیق می یافت، آرامش داخلی کشور را یکباره تأمین میکرد. در سیاست خارجی می بایست نخستین هدفش دفاع از خراسان می بود، زیرا در ایران قدرت در دست شاه فعالی بود که کمر به فتح آن ایالت بسته بود و پیدا بود که از جانب شاه زمان مقداری کوشش لازم بود تا جلو پیشروی او را بگیرد. در واقع این کار حتی در مورد لشکرکشیهای او به شرق هم ضروری بود... شاه زمان فاصله میان دربار و درانیان را بیشتر ساخت. برای حفاظت خراسان اقدامی جدی نکرد و کوشش نادرست و نابه هنگام او برای فتح هند، تنها به ناکامی او در رسیدن به این آرمان انجامید. اصل این همه اشتباهات انتخاب وفادار خان به وزارت و اعتماد بی چون و چرا شاه به او. (۴۲)

به راستی زمانشاه، با قتل سردار پاینده خان و دیگر همفکرانش کار ناشایسته و عاقبت نه اندیشانه ای انجام داد. چه سردار پاینده خان، شخصیت عادی و بی کس و کوی نبود که مرگش بی انتقام گذاشته شود و زمانشاه و وزیرش به راحتی به کار سلطنت و صدقات خویش ادامه بدهند.

سردار پاینده خان، یکی از رجال نامدار و مقتدر، و رئیس قوم و قبیله بی شناخته می شد که از لحاظ کثرت نفوس و روحیات جنگی و اتحاد و همبستگی خود به مراتب بیشتر و قوی تر از قبیله زمانشاه به حساب می آمدند. او که سردار و رئیس قبیله بارکزائی شمرده میشد، قتل بی باکانه او توسط زمانشاه، توهین و تحقیر بزرگی بود به تمام بارکزائیانی که از ارغستان تا دامنه های هیرمند گسترده بودند، و قبل از همه به پسران جوان و متعدد او که تعدادشان به بیست تن می رسیدند و به درایت و کفایت و اهلیت در میان قوم خود و هواخواهان پدر از محبوبیت زیادی برخوردار بودند.

پس از مرگ تیمورشاه، این سردار پاینده خان بود که از میان پسران متعدد و جاه طلب تیمورشاه، زمانشاه را به پادشاهی بالا کشید و برای استحکام دولتش مردم را در کابل و قندهار و هرات با تدبیر و یا شمشیر به اطاعت از او وادار ساخته بود، و طبیعتاً در برابر آن همه خدمات، خود را مستحق قدردانی و پاداش شایسته تر از جانب شاه زمان می دید، مگر متأسفانه که زمانشاه آن همه خدمات صادقانه اش را به هیچ گرفت، و به دسایس صدراعظمش وفادار خان ابتدا او را از مقامات دولتی خلع صلاحیت نمود، و سپس از اقدامات توهین آمیز نسبت به او هم دریغ نمی کرد. این برخوردها پاینده خان را وادار کرده بود تا به اتفاق سران قوم، راهی برای اصلاح سیاست شاه جستجو کند و در صورتی که شاه دست از آن سیاست بردارد، بجای او کسی دیگر از میان برادرانش را بشاهی بردارند، مگر متأسفانه که وفادار خان گزارش این مذاکرات را بگونه غلط به زمانشاه رسانید و بالمقابل شاه عجلانه تصمیم به قتل همگی مذاکره کنندگان گرفت که عواقب وخیمی برای خودش و مملکت در برداشت.

با قتل سردار پاینده خان\* به امر زمانشاه، آتش دشمنی و خانه جنگی و زور آزمائی میان دو خانواده و دو قبیله نیرومند درانی آغاز یافت و دست کم بیست سال دوام کرد و سرانجام به سقوط سلطنت زمانشاه و شاه محمود و حتی انتقال سلطنت از خاندان سدوزائی ابدالی به خاندان بارکزائی انجامید (۱۸۱۸ م).

## فرزندان پاینده خان:

- ۱- وزیرفتح خان (۱۷۸۰-۱۸۱۸م) نام وی، فتح علی، بنابر نوای معارک صاحب پسری بنام سربلند از یک خانم پشاوروی از قوم قاضی خیل بود که گویا به جوانی نرسید و یک دختر داشت که خانم نواب زمان خان بود. مادرش از طایفه نصرت خیل بارکزائیان گرشک بود.
  - ۲- تیمورقلی (۱۷۸۱-۱۸۸۲م)، برادر سکه فتح خان (بنابر تاریخ مختصر افغانستان، پسرش سردار محمدسروخان سیاه، شاعر معروف زبان دری در حدود ۱۳۰۰ هجری بود).
  - ۳- محمدعظیم خان (۱۷۸۵-۱۸۲۳م)، برادر سکه وزیرفتح خان (پسرانش: حبیب الله خان، سمندر خان، سلطان احمدخان سرکار، محمد عمر خان، خانواده غلام فاروق عثمان از اعیان سردار عظیم خان اند. و داکتر رسول مشاور رئیس جمهور کرسی، از طریق سردار عبدالله پسر سلطان احمدخان سرکار به سردار محمدعظیم خان میرسد.) این سه برادر از یک مادر بودند.
  - ۴- نواب اسد الله خان، از مادر بارکزائی (پسرش: نواب محمدزمانخان، رهبر مجاهدین در جنگ اول افغان و انگلیس بود.) از نواب محمدزمان خان، دو پسری شکرالله و دیگری شجاع الدوله به ثمر رسیدند. شجاع الدوله همان بود که به حیات ننگین شاه شجاع در جبهه زار سیاه سنگدر می ۱۸۴۲ خاتمه داد. و شکرالله خان، دوفرزند یکی جنرال غلام حسین خان و دیگری بنام غلام علی خان داشت.
  - ۵- نواب عبدالصمدخان (۱۸۲۷-۱۷۸۵م) برادر سکه نواب اسدخان (پسرانش: محمدغوٹ خان و عبدالقادر خان بودند) از عبدالقادر خان محمدنادر خان و از او عبدالرزاق خان حامد پدر داکتر صمدحامد به ظهور رسید.
  - ۶- نواب طره بازخان (این سه برادر از یک مادر بارکزائی و منسوب به شاخه ملک دین زائی بودند).
  - ۷- کهندل خان (۱۸۵۵-۱۷۹۷م) در هرات مرده و در آرمگاه «جامی» به گور سپرده شده. (پسرانش: محمدصديق خان و سلطان علی خان و محمدعثمانخان، محی الدین خان، عبدالله خان و محمدعمرخان) اولاده این خاندان در گرشک و میوند هلمند زندگی دارند. مادر کهندل خان از طایفه ایدوخیل مربوط قوم «هوتک» قبیله غلزایی بود.
  - ۸- پردل خان (۱۸۳۰-۱۷۸۵م)، برادر سکه کهندلخان (پسرانش: میرافضل خان، عبدالرسولخان و عبدالاحدخان) سردار عبدالوهاب خان و فرزندان او عبدالرحمن خان و سردار حبیب خان در عهد امانی از اعضای مشروطیت دوم بودند و احمد رحمانی و رحمت رحمانی از اولاده سردار افضلخان اند.
  - ۹- مهر دل خان (۱۷۹۳-۱۸۳۴م)، متخلص به «مشرقی» شاعر زبان فارسی و شارح بیتین مثنوی مولوی (پسرانش: خوشدلخان، حاجی منور خان و شیرعلیخان) برادر سکه پردلخان بود.
  - ۱۰- رحمدل خان (۱۸۶۰-۱۷۹۶م) برادر سکه پردلخان در فارس مرده، و در «نجف» به خاک سپرده شده (پسرانش: محمد علم خان، محمدسروخان، غلام محمدطرزی پدر محمودطرزی)
  - ۱۱- شیردلخان، برادر سکه پردلخان بود
  - ۱۲- عطا محمد خان (۱۷۸۶-۱۸۲۹م) مادرش از قوم الکوزی بود.
  - ۱۳- یارمحمد خان (۱۷۹۰-۱۸۴۸م) برادر سکه عطا محمدخان بود.
  - ۱۴- سید محمدخان (۱۷۹۷-.....) برادر سکه عطا محمدخان بود.
  - ۱۵- پیر محمد خان (۱۸۰۰-۱۸۷۱م) برادر سکه عطا محمدخان بود.
  - ۱۶- سلطان محمدخان (۱۷۹۰-۱۸۴۸م) معروف به «طلایی» برادر سکه عطا محمدخان بود. (پسرانش یحیی خان، و ۴۹ فرزند دیگر) سردار یحیی خان پسر سردار یوسف خان پسر نادرخان، شاه ولی خان، محمدعزیزخان، هاشم خان، شاه محمودخان غازی بود. بعد ها نادرشاه از ۱۹۲۹-۱۹۳۳ و پسرش محمدظاهر شاه از ۱۹۳۳ تا ۱۹۷۳ سلطنت کردند. سردار محمد داود پسر سردار محمدعزیزخان نخستین رئیس جمهور افغانستان از ۱۹۷۳- تا ۱۹۷۸م بود.
  - ۱۷- نواب جبار خان (۱۷۸۲-۱۸۵۴م) وی از یک مادر نیزکوهستانی بود. پسرانی بنام های محمداکیرخان و محمدافضلخان و عبدالغنی خان و عبدالغیاث خان و حبیب الله خان داشت.
  - ۱۸- اسلم خان، مادرش کنیزی صورتی از مردم نورستان بود.
  - ۱۹- جمعه خان (پسرش رحمت الله خان و دیگران و از مادر تاجیک و کنیز صورتی بود).
  - ۲۰- دوست محمد خان (۲۳ دسامبر ۱۷۹۲-۹ جون ۱۸۶۳). مادرش از مردم سیاه منصور فارسی بود و در «گازرگاه» هرات به خاک سپرده شد. (وی ۵۲ اولاد دختر و پسر داشت. (تاریخ مختصر افغانستان، ص ۲۸۷)
  - ۱۹- امیر محمد خان، برادر سکه امیر دوست محمدخان بود. (پسرش: سردار شمس الدین خان، از رجال نام آور جنگ جمرود با نیروهای رنجیت سنگ و نیز جنگ اول افغان با انگلیسها بود) سردار محمدعزیز پسر سردار شمس الدین خان از شعرای زبان دری در سالهای ۱۳۱۰ هجری بود. (تاریخ مختصر افغانستان، ص ۳۱۳)
- آنطور که موهن لال روایت میکند، وزیرفتح خان نخستین فرزند سردار پاینده خان بود. وزیرفتح خان و تیمورقلی و محمدعظیم خان، هر سه تن از یک مادر متعلق به طایفه نصرت خیل (بارکزائی) بودند. بعد از اینها، نواب اسدخان، نواب صمدخان و نواب طره بازخان، از یک مادر بارکزائی بدنیا آمده بودند. پسر هفتم پاینده خان عطا محمدخان بود که برادر سکه یارمحمدخان و سلطان محمدخان و سیدمحمدخان و پیرمحمدخان می شد و مادر این پنج برادر از قبیله الکوزائی بود. پردلخان که دوازدهمین فرزند سردار پاینده خان بود، برادر سکه شیردلخان، کهندلخان، مهردلخان و رحمدلخان

میشد. مادر این پنج برادر متعلق به طایفه ایدوخیل قوم هوتک از قبیله غلزی بودند. جبارخان هفدهمین فرزند پابنده خان از مادر کنیز بود. جمعه خان پسر دیگر پابنده خان از یک مادر کنیز بدنیآ آمده بود و اسلم خان نیز از یک کنیز صورتی (کافر سیاه پوش) بدنیآ آمده بود. دوست محمدخان بیستمین فرزند پابنده خان بود و امیر محمدخان برادر سکه دوست محمدخان بیست و یکمین فرزند پابنده خان بشمار میرفت و مادرشان از خانواده سیاه منصور، شاخه یی از قوم فارسی بود. (۴۳)

(مآخذ شجره نسب: سراج التواریخ، حیات افغانی، در زوایای تاریخ افغانستان، افغانستان در قرن ۱۹، زندگی امیر دوست محمدخان، یاد داشت های آقای صدیق رهپو طرزی از اعقاب سردار پابنده خان بارکزی) پایان

## مآخذ و رویکردها:

۱- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، طبع کابل، ج ۲، ص ۱۹۶، در کتاب الفنستون (بیان سلطنت کابل) در مورد سران اقوام درانی به نکته جالبی برخورد کرده: "سران شاخه های قوم درانی سردار (ژنرال) خوانده میشوند، در حالی که رئیس شاخه های دیگر اقوام را "خان" می نامند. لقب سرداری متعلق به ارتش شاهانه و لقب خانی، یک منصب موروثی است." (افغانان، ترجمه اصف فکرت، پاورقی صفحه ۳۶۳)

۲- پیرس، عروج بارکزائی، ترجمه پژواک و صدقی، طبع انجمن تاریخ، ۱۳۳۱ ش، ص ۴-۵، تاریخ سلطانی، سلطان محمد بارکزائی، طبع ۱۸۸۱ بمبئی، ص ۱۲۳، داکتر گنداسنگه، درانی احمدشاه، ترجمه نصرالله سویمان، طبع اکادمی علوم افغانستان، ص ۳۴ ببعد

۳- کهزاد، در زوایان تاریخ افغانستان، طبع انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۱ ش، ص ۳

۴- تیمورشاه درانی، طبع ۱۳۳۳، ص ۱۱۱-۱۱۲

۵- گندا سنگه، همان اثر، ص ۳۵۶.

۶- الفنستن، دکابل سلطنت بیان، ج ۲، ترجمه پشتو از داکتر حسن کاکر، طبع ۱۳۶۱ اکادمی علوم افغانستان، صص ۸۶-۸۷، مقایسه شود با مولال، حیات امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۵۹، مورخین یکی از علل انتخاب احمدشاه را به پادشاهی، اقلیت قبیله او میدانند تا اگر خلاف توقع و مصالح اقوام بزرگ رفتار کند، عزل او آسان باشد. (تاریخ سلطانی، ص ۱۲۳)

۷- فیض محمدکاتب، نژادنامه افغان، طبع ایران ص ۵۷

۸- الفنستن، ترجمه کاکر، ج ۲، ص ۸۷، ترجمه فکرت، تحت عنوان افغانان، صص ۳۵۶-۳۵۸

۹- فیض محمدکاتب، نژاد نامه افغان، ص ۵۷

۱۰- الایس پیرس، عروج بارکزائی، ص ۴

۱۱- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، طبع کابل، ج ۲، ص ۱۹۶

۱۲- حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، طبع انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۹، ص ۱۰۹

۱۳- در هنگام اقتدار پابنده خان، برادرش هارون خان، حاکم گرشک و یکی از شاعران زبان دری بود و چون به زودی فوت نمود، از او دو پسر به نام های شهنواز خان و امرالدین خان باقی ماندند. برادر دیگر پابنده خان (بهادرخان) مرد درویش و صوفی مشربی بود و به امور دنیوی علاقه ای نداشت و همواره به عبادت خدا مشغول بود. (پیرس، ص ۲۱، ج ۳)

۱۴- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۷

۱۵- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ترجمه داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، ص ۶۰، پیرس، همان اثر، ص ۶  
۱۶- عزیز الدین و کیلی پولزائی، تیمورشاه درانی، ج ۲، ص ۶۴۶، رحیم داد خان وقتی فوت نمود، هشت سر داشت: عبدالخان، عبدالمجیدخان، عبدالکبیرخان، عبدالسلام خان، عبدالحکیم خان، عبدالحمید خان، عبدالله خان و عبدالواحد خان. (موهن لال، ج ۱، ص ۶۰)

۱۷- الفنستون، بیان سلطنت کابل، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۲

۱۸- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه دکتور سیدخلیل الله هاشمیان، ج ۱ ص ۶۲، پیرس، عروج بارکزائی، ص ۸

۱۹- موهن لال، همان اثر، ج ۱ ص ۶۴، الفنستون، همان اثر، ج ۲، ص ۲۷۷، تیمورشاه درانی، ج ۲، ص ۶۳۷

۲۰- پیرس، عروج بارکزائی، ص ۸-۹، مقایسه شود با غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۷۶، الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۵۰۰ ببعد

۲۱- بیان سلطنت کابل، ترجمه داکتر کاکر، ج ۲، ص ۲۷۷، موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۶۴

۲۲- قرار نظریه فریه، مادرشاه زمان از قوم یوسف زائی بود. اما بقول جناب آصف آهنگ، مادر زمانشاه از قوم قزلباش چنداول بود و سجع مهر مادرشاه چنین بود: **فلک رشک بردبر بزرگی جاهم --- کنیز فاطمه و مادرشاه**

۲۳- پیرس، همان اثر، ص ۱۱ (به حواله شیرازی، تاریخ احمدشاهی، ص ۷۷-۷۸)

۲۴- پیرس، همان اثر، ص ۱۲

۲۵- پیرس، همان اثر، ص ۱۲

۲۶- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۶۵، پیرس، ص ۱۲

- ۲۷- پیرس، همان اثر، ص ۱۲-۱۳
- ۲۸- کهزاد، رجال و رویدادهای تاریخی افغانستان، کابل ۱۳۳۵ش، ص ۱۸، الفنستون، افغانان، ص ۵۰۵
- ۲۹- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۶۱، ۶۲، تاریخ سلطانی، ص ۱۶۵
- ۳۰- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ایران، ج ۱، ص ۱۹۵
- ۳۱- الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۵۰۶
- ۳۲- پیرس، همان اثر، ص ۱۸-۱۹
- ۳۳- الفنستون، همان اثر، ترجمه اصف فکرت، ص ۵۰۶، فرهنگ، ج ۱، ص ۱۹۵
- ۳۴- فرهنگ، همان اثر، ص ۱۹۶
- ۳۵- تاریخ سلطانی، ص ۱۶۸
- ۳۶- پیرس، همان اثر، ص ۲۱
- ۳۷- تاریخ سلطانی، ص ۱۶۸، پیشخانه دتاریخ په رناکی، طبع پشاور، ص ۹۰۴
- ۳۸- فرهنگ، همان اثر، ص ۱۹۶، تاریخ سلطانی ص ۱۶۹
- ۳۹- پیرس، همان اثر، ص ۲۱، فرهنگ، همانجا
- ۴۰- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۵۹، پیرس، پاورقی ۲ و ۳ ص ۲۱، حیات افغانی، وزارت امور سرحدات، ۱۳۷۰، ص ۱۲۸
- ۴۱- پیرس، همان اثر، ص ۲۱، پولزائی، دره الزمان فی التاریخ شاه زمان، ص ۲۴۲، طبع ۱۳۳۷ش کابل
- ۴۲- الفنستون، افغانان، ترجمه فکرت، ص ۵۰۶-۵۰۷
- ۴۳- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۱، ص ۷۰-۷۳، ۷۱
- \* - پاینده خان، در هنگام اعدامش فقط ۳۶ بهار راپشت سرگذاشته بود، یکی از شعرای معاصر آن زمان، مرگ پاینده خان را "ماتم جهانی" و خودش را "جهان مروت" و علت مرگ او را تهمت بغی گفته است:
- |                                    |                                    |
|------------------------------------|------------------------------------|
| جهان ز ماتم پاینده خان فغان برداشت | که آن جهان مردت جهان نواز آمد      |
| چه خوانی آنکه ز تیمورشه لقب او را  | ندیم دولت سردار سرفراز آمد         |
| چه بود باب وزارت وزیر شاه زمان     | به او ز حب ریا شد به کینه باز آمد  |
| غرض که از پی تمهیدقتل او در دل     | به جمعی از امرا هم به کینه باز آمد |
| شهید ساخت همه را به جرم تهمت بغی   | ولی چو شمع خودش نیز در گداز آمد    |
| بزرگوار خدایا به بی نیازی خویش     | ببخش که سویت به صدنیاز آمد         |
| ز سال رحلت او گفت: هاتف غیبی       | "شهید اکبر و پاینده سرفراز آمد"    |
- از عبارت "شهید اکبر و پاینده سرفراز آمد" به حساب جمل ۱۲۱۴ هجری قمری بدست می آید که مطابق ۱۷۹۹ میلادی است. علامه حبیبی تاریخ اعدام پاینده خان را روز ۱۳ رمضان، سال ۱۲۱۴ هجری مطابق ۱۷۷۹ م مینوسد. (تاریخ مختصر افغانستان، ۲۷۹)